

انقلاب ماندگار

تأملی در نقش تاریخی امام خمینی (ره) و شهید آیت الله خامنه‌ای
در تأسیس و استمرار جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انقلاب ماندگار

تأملی در نقش تاریخی امام خمینی (ره) و شهید آیت الله خامنه‌ای
در تأسیس و استمرار جمهوری اسلامی ایران



مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان تک نگاشت:

انقلاب ماندگار

تأملی در نقش تاریخی امام خمینی (ره) و شهید آیت الله خامنه‌ای
در تأسیس و استمرار جمهوری اسلامی ایران

نویسنده:

علی کاکادزفولی

مسئول میز سیاست و جامعه مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

تاریخ گزارش:

اردیبهشت ۱۴۰۵



مقدمه

انقلاب اسلامی را اگر تنها به صورت یک حادثه سیاسی بفهمیم، از حقیقت آن دور شده‌ایم. حادثه سیاسی، در سطح ظاهر، به جابه‌جایی قدرت مربوط است؛ حکومتی می‌رود و حکومتی دیگر می‌آید، قانونی لغو می‌شود و قانونی دیگر جای آن را می‌گیرد، ساختار اداری و نظامی و حقوقی تغییر می‌کند و نظم رسمی تازه‌ای بر جای نظم پیشین می‌نشیند. اما انقلاب اسلامی، در لایه‌ای عمیق‌تر، نوعی دگرگونی در نسبت انسان ایرانی مؤمن با تاریخ بود؛ انسانی که پیش از انقلاب خود را در برابر دولت استبدادی، سلطه خارجی، فرهنگ تحقیر، نظم جهانی و حتی تفسیرهای منزوی از دین ناتوان می‌دید، در انقلاب اسلامی خود را دوباره به عنوان فاعل تاریخ کشف کرد.

در این معنا، انقلاب اسلامی رخدادی در ساحت امکان بود و از این رو شاید بتوان آن را «انقلاب امکان‌ها» نیز نامید. انقلاب نشان داد چیزی که ناممکن پنداشته می‌شد، ممکن است؛ دین می‌تواند به عرصه عمومی بازگردد، مردم می‌توانند از تماشاگری به کنشگری برسند، و قدرت سیاسی می‌تواند بر پایه ایمان و اراده عمومی بازسازی شود؛ ممکن است در برابر نظم مسلط جهانی ایستاد؛ و ممکن است اسلام به عنوان نیرویی برای ساخت جامعه، دولت و آینده ظاهر شود.

بنابراین، اگر بخواهیم از بنیان‌گذار کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) و رهبر شهید انقلاب، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، در سطحی جدی‌تر سخن بگوییم، نباید فقط به بیانات، خدمات، مواضع، حوادث یا تصمیم‌های تاریخی آنان پردازیم؛ بلکه باید بپرسیم هر یک از آنان چه امکانی را در تاریخ گشودند. امام خمینی (ره) حصار امتناع را شکست و امکان نهضت را گشود؛ یعنی امکان برخاستن، امکان نفی طاغوت، امکان بازگشت دین به متن تاریخ، امکان تبدیل مردم به امت و امکان تأسیس نظم سیاسی اسلامی. رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای توان ماندن، ساختن و قوی شدن را صورت‌بندی کرد؛ یعنی امکان استمرار انقلاب پس از پیروزی، امکان تبدیل نهضت به نظامی مقاوم، امکان تولید قدرت بدون انحلال در منطق سلطه، امکان حفظ جهت انقلاب در میدان دولت و امکان عبور از بقا به تمدن.

اگر نهضت انقلاب اسلامی را دربردارنده مجموعه‌ای از معنا، سوژه، جهت، دشمن‌شناسی، سازمان اجتماعی و افق آینده بدانیم، امام خمینی (ره) کسی است که این عناصر را به هم پیوند داد و به آن‌ها صورت تاریخی بخشید. از این جهت می‌توان او را «معمار نهضت» دانست. نیز اگر قدرت را نه به معنای سلطه، بلکه به معنای توان حفظ حقیقت در تاریخ، توان دفاع از استقلال، توان تولید نهاد، توان بازتولید معنا، توان مقاومت و توان حرکت به سوی تمدن بفهمیم، رهبر شهید انقلاب کسی است که این منطق قدرت را در دوره پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی صورت‌بندی و تثبیت کرد؛ پس می‌توان ایشان را «معمار اقتدار» نظام دانست.

مسئله این متن آن است که چگونه می‌توان نسبت امام خمینی (ره) و رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای را در قالب دو سطح از معماری تاریخی فهم کرد؛ دو سطحی که در برابر هم نیستند، بلکه در امتداد یکدیگر قرار دارند. امام، معمار برخاستن بود و رهبر شهید، معمار ماندن و قوی شدن انقلاب. امام، نهضت را از دل ایمان و مردم بیرون کشید؛ شهید خامنه‌ای، آن نهضت را به قدرتی پایدار، مقاوم و آینده‌دار تبدیل کرد.

معنا، انسان و نهاد؛ سه ساحت تکوین انقلاب

واژه «معماری» در اینجا باید دقیق فهمیده شود. معماری فقط ساختن یک بنا نیست و معمار کسی نیست که صرفاً مصالح را کنار هم می‌گذارد. معمار، پیش از آنکه دیوار و سقف بسازد، نسبت‌ها را می‌فهمد؛ نسبت زمین و آسمان، نسبت درون و بیرون، نسبت استحکام و زیبایی، نسبت نیاز و معنا، نسبت حال و آینده. او به ماده خام صورت می‌دهد و امکان پراکنده را به نظمی قابل زیست تبدیل می‌کند.

در تاریخ نیز معماری همین معنا را دارد؛ معمار تاریخی کسی است که عناصر پراکنده یک جامعه را به صورتی معنادار تبدیل می‌کند. پیش از امام خمینی (ره) در جامعه ایران دین وجود داشت، مردم وجود داشتند، اعتراض وجود داشت، روحانیت وجود داشت، حافظه عاشورا وجود داشت، رنج از استبداد و وابستگی وجود داشت؛ اما این عناصر هنوز به یک نهضت پیروز تبدیل نشده بودند. امام خمینی (ره) این عناصر را در هندسه بیداری قرار داد. دین را به سیاست، سیاست را به تکلیف، تکلیف را به مردم، مردم را به امت، امت را به نهضت و نهضت را به نظام پیوند زد. این همان زنجیره بیداری در معماری امام بود.

پس از پیروزی انقلاب نیز عناصر فراوانی وجود داشت؛ قانون اساسی، نهادهای انقلابی، تجربه جنگ، ایمان عمومی، دولت، نیروهای مسلح، دانشگاه، حوزه، جوانان، خاطره امام، آرمان عدالت، استقلال و مقاومت. اما این عناصر اگر در یک نظم راهبردی قرار نمی‌گرفتند، ممکن بود پراکنده شوند، فرسوده شوند یا حتی علیه یکدیگر عمل کنند. شهید آیت‌الله خامنه‌ای این عناصر را در هندسه قدرت انقلاب اسلامی سامان داد و نشان داد انقلاب فقط برای پیروزی و استقرار نظام سیاسی جدید نیست؛ بلکه برای ماندن، ساختن، دفاع کردن، پیشرفت کردن و تمدن‌سازی نیز هست. بنابراین، معماری در این بحث سه سطح دارد؛ سه‌گانه معنا، انسان و نهاد؛ یا به عبارتی معماری معنا، معماری سوژه و معماری ساختار.

◀◀ معماری معنا یعنی ساختن زبان و مفاهیمی که جامعه با آن خود و جهان را بفهمد.

◀◀ معماری سوژه یعنی ساختن انسانی که خود را مسئول و قادر به کنش تاریخی بداند.

◀◀ معماری ساختار یعنی ساختن نهادها، راهبردها و ظرفیت‌هایی که آن معنا و آن سوژه را در تاریخ حفظ کنند.

رسالت تأسیسی امام خمینی (ره) در مقام نخست بر دو ساحت بنیادین نهضت، یعنی صورت‌بندی معنا و خلق عاملیت، متمرکز بود؛ هرچند در لایه ساختار نیز با تأسیس جمهوری اسلامی بنایی استوار را پی‌ریزی کرد. در امتداد این مسیر، کنش تاریخ‌ساز رهبر شهید، معطوف به بسط اقتدار، دوام بخشی و جهت‌گیری‌های راهبردی بود؛ در حالی که هم‌زمان با این مجاهدت، پویایی و بازتولید دلالت‌های معنایی و سوژه نهضت را نیز پی‌گرفت.

مسئله بقای انقلاب اسلامی در نسبت با روح نهضت و کالبد قدرت

برای آنکه مدعای اصلی متن روشن شود، باید میان «نهضت» و «قدرت» فرق گذاشت. نهضت، حرکت جمعی انسان‌هایی است که وضع موجود را نامشروع می‌دانند و به افق دیگری ایمان دارند. نهضت فقط اعتراض نیست. اعتراض ممکن است خشم موقت باشد؛ اما نهضت نیازمند معنا، جهت، رهبری، فداکاری، امید و تصویر آینده است. نهضت زمانی پدید می‌آید که نارضایتی اجتماعی به اراده تاریخی تبدیل شود.

درک ما از قدرت نیز باید دقیق‌تر باشد. قدرت فقط زور نیست. زور یکی از ابزارهای قدرت است، اما تمام حقیقت قدرت نیست. قدرت، در معنای عمیق‌تر، توان تحقق اراده در تاریخ است. جامعه‌ای قدرت دارد که بتواند از خود دفاع کند، معنا تولید کند، نهاد بسازد، نسل تربیت کند، دشمن را بازدارد، اقتصاد خود را سامان دهد، علم بیافریند، آینده را تصور کند و در برابر فشار بیرونی از هم نپاشد.

در گفتمان انقلاب اسلامی، نهضت و قدرت به یکدیگر اتصال دارند. نهضت بی قدرت، خاطره‌ای بی دفاع است و قدرت بی نهضت، کالبدی بی روح؛ نهضت بدون قدرت، به رخدادی تاریخی یا خاطره‌ای در صفحات تقویم تبدیل می‌شود؛ خاطره‌ای باشکوه، اما ناتوان. قدرت بدون نهضت نیز به دولت‌سالاری بی روح یا سلطه جدید بدل می‌گردد. مسئله انقلاب اسلامی این بوده و هست که چگونه می‌توان روح نهضت را در پیکر قدرت حفظ کرد؛ چگونه می‌توان دولت داشت، اما دولتی نشد؛ چگونه می‌توان نهاد ساخت، اما در نهادگرایی منجمد نشد؛ چگونه می‌توان قدرت نظامی و سیاسی داشت، اما به منطق استکبار سقوط نکرد؛ و چگونه می‌توان آرمان را حفظ کرد، اما از پیچیدگی واقعیت غافل نماند.

خمینی کبیر معمای تأسیس را گشود و مسیر چگونه برخاستن را پیش روی ملت نهاد؛ اما رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای گام در گره‌گشایی بزنگاه دوم گذاشت و نشان داد چگونه می‌توان ماند، ساخت و به قله‌های قدرت نزدیک شد. این دو پرسش، اجزای تفکیک‌ناپذیر یک حقیقت‌اند: بی‌پاسخ ماندن نخستین پرسش، مانع تولد انقلاب بود و بی‌پاسخ ماندن پرسش دوم، مرگ خاموش و فرسایش تدریجی آن را پس از پیروزی رقم می‌زد.

امام خمینی (ره) و شکستن افق امتناع

امام خمینی (ره) در زمانی ظهور کرد که بسیاری از نیروهای سیاسی، امکان تغییر بنیادین را باور نداشتند. برخی اصلاح درون ساختار سلطنت را ممکن می‌دانستند، برخی به مبارزه مسلحانه محدود فکر می‌کردند، برخی دین را نیرویی اخلاقی و اجتماعی می‌دیدند نه نیرویی برای تأسیس حکومت و برخی نیز مردم ایران را بیش از حد وابسته، ترس خورده یا پراکنده می‌دانستند. در چنین فضایی، امام خمینی (ره) کاری کرد که از سطح سیاست روزمره فراتر بود؛ او انقلاب اسلامی را از قلمرو ناممکن بیرون کشید و امکان انقلاب را قابل اندیشیدن کرد.

هیچ کنش تاریخی و خیزش جمعی شکل نمی‌گیرد، مگر آنکه جامعه

پیشاپیش نسبت به «امکان» ادراکی عمیق و ایجابی پیدا کرده باشد. عبور از حصارهای ذهنی امتناع و تجلی یافتن باور به توانستن، شرط بنیادین هر زایشی پیش از وقوع آن است. گشایش این افق تازه، تنها دستاورد سخنرانی‌های سیاسی نبود؛ بلکه ریشه در این داشت که امام از دل سنت دینی با مردم سخن می‌گفت. کلام او برای جامعه، پشتوانه‌ای عظیم از فقه، اخلاق، عرفان، ساده‌زیستی، شجاعت و صداقت را به همراه داشت. در نهضت‌های بزرگ تاریخ، گوش مردمان تنها به منطق و استدلال بدهکار نیست؛ آنان عیار وجودی حامل سخن را نیز می‌سنجند. آنجا که میان سلوک رهبر و زبان او شکافی بیفتد، کلام از آفرینش تاریخ بازمی‌ماند. امام، در پرتو صدق و یگانگی درون و بیرون خویش، توانست زبان سیاست را به رسالتی الهی و این رسالت را به حرکت اجتماعی پیوند بزند.

یکی از بنیادهای معماری فکری امام، بازگرداندن دین به جایگاه اصیل خود بود. در جهان جدید و به‌ویژه در کشورهای وابسته، دین اغلب یا منزوی می‌شود یا در قالبی کنترل‌شده و بی‌خطر به حیات خود ادامه می‌دهد. دینی که از عبادات فردی فراتر نرود، نظم حاکمان زورگو را بر هم نمی‌زند. دینی که نسبت به عدالت، نوع حکومت، استقلال جامعه و معادلات قدرت بی‌تفاوت باشد، می‌تواند در کنار استبداد و استعمار زندگی کند. هنر امام خمینی (ره)، شجاعت مبارزه با همین تفسیرسازش‌کارانه از دین بود.

در نگاه امام، دین حقیقتی است که انسان را در همه ابعاد زندگی مخاطب قرار می‌دهد. اگر خداوند رب انسان است، ربوبیت الهی باید از سطح عبادت فردی فراتر رود و در عدالت، قانون، حکومت، اقتصاد، فرهنگ و روابط اجتماعی نیز ظهور یابد. از اینجا سیاست در اندیشه امام، از سطح فن اداره قدرت فراتر می‌رود و به میدان تحقق عبودیت تبدیل می‌شود. امام نپذیرفت که دین باید خود را با نظم حاکم بر جهان وفق دهد؛ بلکه معتقد بود نظم حاکم باید خود را با حقیقت دین تراز کند. او نشان داد رسالت دین، هم محافظت از میراث گذشته است و هم معماری آینده. دین در نگاه امام، نه مسکن رنج، بلکه فرمان قیام بود. امام همچنین مردم را از جمعیت منفعل به

امت مسئول بدل ساخت. حضور مردم، عنصر مشترک انقلاب‌های اجتماعی است؛ اما آنچه تفاوت می‌آفریند، چگونگی فهم نقش مردم است. گاهی جامعه توده‌ای هیجان‌زده و ابزاری برای فشار سیاسی فرض می‌شود؛ اما در مکتب امام، مردم حاملان و وارثان اصلی انقلاب‌اند. امت صرفاً به معنای کثرت آدم‌ها نیست. امت جامعه‌ای است که در مدار ایمان، هدف، مسئولیت‌پذیری و رهبری الهی شکل می‌گیرد. جمعیت می‌تواند متفرق و سرگردان باشد، اما امت قطب‌نما دارد. جمعیت مطالبه‌گر و متوقع است، اما امت خود را مسئول می‌داند. جمعیت با پایان بحران فروکش می‌کند، اما امت پیش می‌رود و تاریخ می‌سازد.

عاشورا نیز در معماری امام، از سوگ حافظه به عقلانیت قیام تبدیل شد. نسبت امام با سنت شیعی، رابطه‌ای ابزاری نبود. عاشورا در نگاه او، کلان‌ترین رویارویی تاریخ میان حقیقت و قدرت بود. عاشورا اثبات می‌کند که پیروز‌نهایی همیشه کسی نیست که لشکر بیشتر و سلطه ظاهری دارد. حق ممکن است به ظاهر کشته شود، اما نمی‌میرد. وقتی امام این منطق را به معماری نهضت آورد، دستگاه سلطنت در برابر مردم بی‌سلاح شد. خودکامه پهلوی برای حفظ پایه‌های خود بر ترس از مرگ تکیه داشت، اما هنگامی که ادبیات امام، ترس از کشته‌شدن را به اشتیاق شهادت ارتقا داد، مرگ جایگاه پایان‌بخش خود را از دست داد. مردمی که فرهنگ شهادت را پذیرفتند، ترس از طاغوت در چشمشان فروریخت.

در همین چارچوب، دشمن‌شناسی امام نیز نهضت را از سطح مبارزه با شخص شاه به سطح مبارزه با نظم طاغوت ارتقا داد. اگر دشمن فقط شاه بود، با رفتن شاه مسئله پایان می‌یافت. اما اگر دشمن طاغوت است، پس از شاه نیز باید مراقب بازگشت طاغوت در شکل‌های تازه بود؛ در وابستگی اقتصادی، در اشرافیت سیاسی، در تحقیر فرهنگی، در سلطه رسانه‌ای، در جدایی دین از سیاست، در بی‌عدالتی و در ترس از قدرت‌های بزرگ. امام نزاع را از سطح شاه به سطح منطق طاغوت ارتقا داد و نشان داد استبداد داخلی و سلطه خارجی از هم جدا نیستند. حکومت وابسته مردم خود را تحقیر می‌کند،

زیرا پشتوانه‌اش مردم نیستند؛ قدرت خارجی نیز از استبداد داخلی حمایت می‌کند، زیرا ملت آزاد با سلطه خارجی سازگار نیست. از این منظر، استقلال و آزادی در اندیشه امام دو مطالبه به هم وابسته‌اند.

آغاز مرحله دشوار استمرار انقلاب در جمهوری اسلامی

هر انقلاب اصیلی با نفی قاطع آغاز می‌شود، اما توقف در ساحت نفی، سرنوشتی جز زوال یا بازگشت به گذشته ندارد. نبوغ معمارانه امام خمینی (ره) در عبور هوشمندانه از مرحله نفی و استقرار در مقام تأسیس تجلی یافت. او نهضت را در مرز سقوط سلطنت متوقف نکرد، بلکه آن را به سوی پاسخ به کلان‌مسئله سیاست در عصر جدید، یعنی جمهوری اسلامی هدایت نمود.

جمهوری اسلامی صورت سیاسی بیداری دینی بود؛ ترکیبی راهبردی میان دو حقیقت بنیادین عاملیت مردم و مرجعیت اسلام. در این الگو، جمهوریت مانع از تبدیل انقلاب به استبداد فردی می‌شود و اسلامیت مانع از استحاله انقلاب در قالب دولت‌ملت‌های سکولار. امام نشان داد که در تراز انقلاب، مردم‌سالاری و دین‌مداری نه تنها در تضاد نیستند، بلکه ظرف و مظهر یک حقیقت واحدند. مردم، میدان تحقق اراده اجتماعی‌اند و اسلام، معیار جهت و مشروعیت.

در این هندسه، ولایت فقیه دیده‌بان جهت‌گیری نظام است، نه جایگزین اراده ملی. ولایت، ضامن بقای حقیقت در کشاکش منافع گذرا، فشار قدرت‌های جهانی و غبار دنیاطلبی است. جمهوریت میدان کنشگری را مشخص می‌کند، اسلامیت معیار مشروعیت را و ولایت اصل استمرار و ثبات مسیر را. این تأسیس بزرگ، نقطه کمال اندیشه امام بود؛ تبدیل نهضت به نظام، بی‌آنکه شعله نهضت در دیوارهای بروکراسی خاموش شود.

در منطق امام، جمهوری اسلامی صورت نهادی یک انقلاب دائم است. به همین دلیل، پرسش بزرگ پس از امام این بود که چگونه می‌توان ساختار نظام را حفظ کرد، بی‌آنکه شعله آرمان‌گرایانه نهضت در میان دیوارهای سنگین نهادها خاموش شود؟ چگونه می‌توان حکومت داشت، اما در حکومت داشتن

فراموش نکرد که انقلاب برای چه پدید آمد؟ چگونه می‌توان قانون، دولت، قوه، نهاد، مدیریت، بودجه، امنیت و سیاست روزمره داشت، اما حقیقت انقلاب را به مناسبت، شعار و خاطره فرو نکاست؟ این پرسش، نقطه انتقال از معماری نهضت به معماری اقتدار است. امام خمینی (ره) انقلاب را از نفی به تأسیس رساند، اما همین تأسیس تاریخی، مسئله تازه‌ای پیش روی انقلاب گذاشت؛ مسئله استمرار. اگر نهضت نتواند در قالب نهاد بماند، فرومی‌پاشد؛ و اگر در قالب نهاد بماند اما روح نهضت را از دست بدهد، از درون تهی می‌شود. بنابراین، جمهوری اسلامی فقط پایان مرحله مبارزه نبود؛ آغاز مرحله دشوارتر حفظ معنا در ساختار بود.

استمرار انقلاب در میدان پیچیدگی‌ها

پس از رحلت امام، انقلاب اسلامی وارد مرحله‌ای پیچیده شد. در مرحله نهضت، دشمن آشکارتر است، مردم پرشورترند، مرزها روشن‌تر است و فداکاری عیان‌تر. اما در مرحله دولت، خطرهای ظریف‌تر می‌شوند. قدرت اداری شکل می‌گیرد، منافع پدید می‌آید، جناح‌ها رقابت می‌کنند، تصمیم‌ها پیچیده می‌شوند، نسل‌های جدید تجربه مستقیم انقلاب را ندارند و دشمن نیز از شیوه‌های مستقیم به شیوه‌های پیچیده‌تر می‌رود.

در این مقطع حساس، تهدید بنیادین پیش روی انقلاب فقط تهاجم سخت‌افزاری یا دسیسه خارجی نبود؛ مخاطره اصلی، استحاله در پیله روزمرگی و دچار شدن به عارضه «عادی‌شدن» بود. عادی‌شدن یعنی انقلاب به مناسبت تبدیل شود نه جهت؛ به خاطره تبدیل شود نه حرکت؛ به ادبیات رسمی تبدیل شود نه نیروی تحول. عادی‌شدن یعنی ساختار بماند اما روح کم‌رنگ شود؛ شعارها تکرار شوند اما معنا تهی گردد؛ نهادها فعال باشند اما آرمان فراموش شود.

با انتقال بار امانت رهبری به آیت‌الله خامنه‌ای، مأموریت بنیادین ایشان از اداره دیوانی فراتر رفت. اگر غایت حکمرانی تنها تمشیت امور جاری بود، اکتفا به الگوی دولت‌های متعارف کفایت می‌کرد. اما مسئله اصلی، مراقبت

از هویت پیچیده نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بود؛ یعنی تداوم هم‌زمان دولت و نهضت. ایشان باید هندسه‌ای را طراحی می‌کرد که در آن نظم قانونی با آرمان خواهی و ثبات ساختاری با پویایی تحولی در توازن بمانند. در این منطق، نظام باید در متن واقعیت‌های پیچیده جهانی تصمیم بگیرد، بی‌آنکه در سیاهچاله مصلحت‌سنجی‌های آرمان‌کش گرفتار شود.

رهبر شهید معمار مرحله‌ای بود که می‌توان آن را قدرت‌یابی انقلاب نامید؛ مرحله‌ای که در آن انقلاب باید بتواند خود را حفظ کند، خود را توضیح دهد، خود را بازتولید کند، از خود دفاع کند، ضعف‌های خود را اصلاح کند و هم‌زمان افق آینده خود را نیز در نظر داشته باشد. این مرحله، آسان‌تر از مرحله پیروزی نبود؛ زیرا حفظ حقیقت در زمان، گاه دشوارتر از گشودن آن در لحظه انقلاب است.

حق بی قدرت و قدرت بی حق؛ دو آسیب تاریخی

برای فهم معماری رهبر شهید، باید مفهوم قدرت را از نو فهمید. در بسیاری از نظریه‌های رایج، قدرت با سلطه تعریف می‌شود؛ یعنی توان تحمیل اراده بر دیگری. اما در گفتمان انقلاب اسلامی، قدرت اگر از حق جدا شود، به استکبار تبدیل می‌شود؛ و حق اگر از قدرت جدا شود، در تاریخ بی‌دفاع می‌ماند. بنابراین مسئله اصلی، پیوند حق و قدرت است.

آیت‌الله خامنه‌ای از همان ابتدا بر این نکته تأکید داشت که انقلاب اسلامی برای ادامه حیات خود باید قوی شود. اما قوی‌شدن در اینجا به معنای شبیه‌شدن به قدرت‌های سلطه‌گر نیست. قوی‌شدن یعنی ملت بتواند مستقل بماند، امنیت خود را حفظ کند، اقتصاد خود را از وابستگی بیرون آورد، علم تولید کند، روایت خود را بسازد، از مظلوم دفاع کند و در برابر تهدید دشمن دچار محاسبه غلط نشود.

این فهم از قدرت، میان دو خطا فاصله می‌گذارد؛ خطای نخست، ضعف‌گرایی است؛ یعنی تصور اینکه معنویت با قدرت ناسازگار است و جامعه دینی باید از منازعه قدرت کنار بکشد. این تصور در جهان واقعی به

سلطه‌پذیری می‌انجامد. خطای دوم، سلطه‌گرایی است؛ یعنی تصور اینکه قدرت ارزش مستقل دارد و هرچه قدرت بیشتر باشد، حقانیت بیشتر است. این تصور نیز به استکبار می‌انجامد. رهبر شهید راه سومی را صورت‌بندی کرد: اقتدار حق‌مدار؛ قدرتی برای دفاع از حق، نه سلطه بر انسان.

اقتدار حق‌مدار یعنی قدرتی که ابزار دارد، اما ابزارپرست نیست؛ بازدارندگی دارد، اما تجاوزطلب نیست؛ سیاست دارد، اما از اخلاق جدا نیست؛ مصلحت را می‌فهمد، اما آرمان را قربانی نمی‌کند؛ واقعیت را می‌بیند، اما به واقعیت موجود تسلیم نمی‌شود. این همان عقلانیت انقلابی است؛ عقلانیتی که نه در خامی و هیجان متوقف می‌ماند و نه در محافظه‌کاری و تسلیم فرومی غلتد.

از این منظر، رهبر شهید میراث استقلال امام را به تراز اقتدار ارتقا داد. استقلال، اعلام‌رهایی بود؛ اقتدار، توان‌پاسداری از رهایی در برابر فشار غیر. استقلال سیاسی بدون پشتوانه دفاعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی، شکننده می‌ماند. ملتی که در سیاست مستقل باشد اما در علم، اقتصاد، امنیت، روایت و فرهنگ وابسته بماند، در لحظه فشار آسیب‌پذیر خواهد بود. اقتدار در گفتمان رهبر شهید، صورت چندبعدی استقلال است.

عقلانیت انقلابی؛ منطق اداره انقلاب در جهان پیچیده

یکی از مهم‌ترین مفاهیم برای فهم سیاست‌ورزی رهبر شهید، «عقلانیت انقلابی» است. گاه برخی عقلانیت و انقلابی بودن را در تقابل با یکدیگر تعریف می‌کنند. این عده گمان می‌کنند انقلابی بودن یعنی هیجان، تندی، بی‌محاسبه بودن و نفی هرگونه تدبیر. برخی دیگر عقلانیت را به معنای محافظه‌کاری، سازش و عقب‌نشینی از آرمان‌ها می‌فهمند. ایشان این دوگانه را شکست.

در منظومه فکری ایشان، عقلانیت انقلابی به معنای محاسبه‌گری معطوف به غایت است؛ تدبیری که در آن، واقعیت‌های موجود رصد می‌شوند، اما هرگز به مقام معیار نهایی حقانیت ارتقا نمی‌یابند. در این الگو، دشمن‌شناسی ضرورت دارد، اما هراس از دشمن مبنای تصمیم‌سازی نمی‌شود. این عقلانیت، هزینه راه را می‌سنجد، اما گوهر راه را معامله نمی‌کند. زمان‌شناسی در آن

اهمیت دارد، اما زمانه‌زدگی پذیرفته نیست. این خرد سیاسی، نه دچار خامی است و نه در انفعال و محافظه‌کاری گرفتار می‌ماند.

معماری قدرت انقلاب اسلامی بدون این عقلانیت ممکن نبود. اگر انقلاب فقط با شور اداره می‌شد، در پیچیدگی‌های دولت و جهان فرسوده می‌شد؛ و اگر فقط با محافظه‌کاری اداره می‌شد، روح خود را از دست می‌داد. رهبر شهید کوشید میان آرمان و تدبیر، میان اصول و روش‌ها، میان ثبات و تحول و میان مقاومت و انعطاف مشروع نسبت برقرار کند.

این عقلانیت در عمل به این معناست که انقلاب باید هم اصول ثابت داشته باشد و هم روش‌های متغیر. اصولی مانند استقلال، اسلامیت، عدالت، مردم، مقاومت و عزت تغییر نمی‌کنند؛ اما شیوه تحقق آن‌ها باید متناسب با زمان، تجربه و شرایط عینی اصلاح شود. چنین فهمی از انقلاب، آن را هم‌زمان از جمود و انحلال حفظ می‌کند.

ولایت در دوره آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای نیز در همین چارچوب معنا می‌یابد. یکی از دشوارترین مسائل پس از امام، استمرار ولایت پس از شخصیت کاریزماتیک بنیان‌گذار انقلاب بود. امام شخصیتی تأسیس‌گر داشت و کلام و حضور او قدرت گشودن مسیر را دارا بود. پس از او، خطر این بود که ولایت یا به یک مقام حقوقی صرف کاهش یابد، یا در رقابت‌های سیاسی مصرف شود، یا نتواند نقش جهت‌دهنده خود را ایفا کند. رهبر شهید، ولایت را به اصل استمرار جهت تبدیل کرد. ایشان نمی‌خواست تکرار امام باشد؛ زیرا مقتضای زمان چنین نبود. نقش او حفظ خط انقلاب در میان کثرت دولت‌ها، جناح‌ها، بحران‌ها، نسل‌ها و میدان‌های نبرد بود.

رهبر شهید و معماری اقتدار چندلایه انقلاب اسلامی

اقتدار در گفتمان رهبر شهید، در میدان‌های گوناگون حیات انقلاب صورت پیدا می‌کند. نخستین میدان، قدرت دفاعی است. در گفتمان انقلاب اسلامی، قدرت دفاعی نه حاصل میل به خشونت است و نه نشانه دل‌بستگی به نظامی‌گری؛ بلکه امتداد منطقی و اخلاقی حق حیات مستقل یک ملت است. در جهانی که مناسبات آن بر مدار عدالت نمی‌چرخد و قدرت‌های سلطه‌گر بسیاری از

معادلات را با زبان فشار و زور سامان می‌دهند، حق برای آنکه در تاریخ باقی بماند، باید از قدرت دفاع از خود برخوردار باشد. رهبر شهید، قدرت دفاعی جمهوری اسلامی را نه به مثابه ابزار توسعه‌طلبی، بلکه به عنوان رکن امنیت ملی، استقلال سیاسی و پاسداری از اراده جمعی ملت معنا کرد. از همین جا باید میان سلطه‌جویی و بازدارندگی تمایز گذاشت. سلطه‌جویی از میل به تسلط بر دیگری برمی‌خیزد، اما بازدارندگی از مسئولیت دفاع از خویش و جلوگیری از تجاوز سرچشمه می‌گیرد.

میدان دوم، جبهه مقاومت است. امام خمینی(ره) انقلاب را محدود به مرزهای ایران نمی‌دانست. او از مستضعفان، فلسطین، جهان اسلام و مبارزه با استکبار سخن می‌گفت. رهبر شهید انقلاب این افق را در مرحله قدرت به صورت جبهه مقاومت صورت‌بندی کرد. این جبهه را نمی‌توان صرفاً با ادبیات ژئوپلیتیک فهم کرد؛ زیرا بخشی از حقیقت آن از دست می‌رود. جبهه مقاومت، پیش از آنکه یک آرایش سیاسی باشد، امتداد مسئولیت انقلاب اسلامی در برابر نظم سلطه است. در منطق انقلاب اسلامی، قدرت نباید فقط برای حفظ خود مصرف شود. قدرت اسلامی اگر نسبت به مظلومان بی‌تفاوت باشد، از معنای خود تهی می‌شود. شهید آیت‌الله خامنه‌ای توانست بُعد اخلاقی و بُعد راهبردی مقاومت را به هم پیوند دهد؛ مقاومت هم بیان همبستگی با مظلوم است و هم تولید عمق راهبردی.

میدان سوم، جنگ نرم و جهاد تبیین است. در عصر انقلاب و دفاع مقدس، میدان تقابل تا اندازه زیادی عینی و آشکار بود؛ سلطنت، ساواک، ارتش وابسته، جنگ تحمیلی و جریان‌های مسلح ضدانقلاب. اما در دوره رهبر شهید، میدان دشمنی پیچیده‌تر، لایه‌مندتر و پنهان‌تر شد. نبرد از عرصه صرفاً نظامی و سیاسی فراتر رفت و به قلمرو ادراک، معنا، هویت و روایت کشیده شد. رسانه، دانشگاه، سینما، سبک زندگی، فضای مجازی، علوم انسانی، حافظه تاریخی و ذهن نسل جوان به میدان‌های جدید منازعه تبدیل شدند. رهبر شهید با مفاهیمی چون تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، جنگ نرم و جهاد تبیین، این میدان نوپدید را شناسایی و نام‌گذاری کرد. جنگ نرم، جنگ بر سر خاک

نیست؛ جنگ بر سر تفسیر خاک است. جنگ بر سر مرز جغرافیا نیست؛ جنگ بر سر مرزهای ذهن، ایمان، حافظه و امید است.

در برابر چنین وضعیتی، جهاد تبیین به معنای بازگرداندن حقیقت به میدان ادراک عمومی است. تبیین یعنی روشن کردن نسبت میان واقعیت و روایت؛ یعنی آشکار ساختن اینکه انقلاب چرا پدید آمد، در برابر چه نظمی ایستاد، چه افقی را گشود، چه دشمنی‌هایی را تجربه کرد، چه دستاوردهایی داشت، چه ضعف‌هایی باید اصلاح شود و چرا آینده همچنان قابل ساختن است. از این منظر، رهبر شهید را می‌توان معمار قدرت روایی انقلاب اسلامی دانست. هیچ قدرت سیاسی، اجتماعی یا حتی نظامی، بدون پشتوانه روایت پایدار نمی‌ماند. ملتی که روایت خود را از دست بدهد، تنها گذشته خود را فراموش نمی‌کند؛ آینده خود را نیز به روایت دیگران واگذار می‌کند.

میدان چهارم، علم و فناوری است. امام خمینی (ره) خودباوری سیاسی ملت ایران را احیا کرد. او به جامعه‌ای که سال‌ها زیر سایه سلطنت، وابستگی و تحقیر تاریخی زیسته بود، نشان داد که می‌تواند برخیزد و در برابر استبداد داخلی و سلطه خارجی بایستد. این خودباوری، در دوره رهبر شهید به سطحی گسترده‌تر و تمدنی‌تر انتقال یافت. پرسش بنیادین این بود؛ اگر ملتی می‌تواند از نظر سیاسی مستقل باشد، چرا نتواند از نظر علمی، فناورانه، صنعتی و معرفتی نیز مستقل بایستد؟ از همین جا تأکید بر خودباوری تمدنی، جنبش نرم‌افزاری، تولید علم، دانشگاه انقلابی، نخبگان، فناوری‌های راهبردی و پیشرفت علمی معنا پیدا می‌کند. در جهان جدید، ملتی که علم تولید نکند، فقط از پیشرفت عقب نمی‌ماند؛ به تدریج در ساختار وابستگی جای می‌گیرد.

میدان پنجم، اقتصاد مقاومتی است. اقتصاد جایی است که آرمان‌های بزرگ با زندگی روزمره مردم سنجیده می‌شوند. استقلال سیاسی بدون پشتوانه اقتصادی شکننده است؛ رهبر شهید با طرح اقتصاد مقاومتی، اقتصاد را در افق استقلال، عدالت و قدرت درون‌زا صورت‌بندی کرد. اقتصاد مقاومتی اقتصاد ایستادگی است، نه به معنای انزواست و نه توجیه فقر؛ بلکه تلاشی است برای ساختن اقتصادی که در برابر تحریم و فشار خارجی فرو نریزد، بر تولید ملی

تکیه کند، دانش بنیان باشد، مردم را وارد میدان سازندگی کند، از خام فروشی فاصله بگیرد و مصرف گرایی وابسته را به نقد بکشد. استقلال، اگر در نان مردم، فرصت کار، توان تولید، کشاورزی، صنعت، بانک، فناوری و الگوی مصرف ظهور نیابد، در سطح اعلام سیاسی باقی می ماند.

میدان ششم، مردم سالاری دینی است. مردم سالاری دینی اگر سطحی فهمیده شود، ممکن است صرفاً ترکیبی لفظی از دین و دموکراسی به نظر آید؛ اما در عمق خود، پاسخی به یکی از پرسش های مهم فلسفه سیاسی است؛ چگونه می توان مردم را در سرنوشت سیاسی خویش صاحب نقش واقعی دانست، بی آنکه حقیقت، عدالت و ارزش ها تابع خواست متغیر اکثریت شود؟ و چگونه می توان دین را معیار سیاست دانست، بی آنکه مردم به حاشیه رانده شوند؟ امام خمینی (ره) این صورت تازه از سیاست را بنیان گذاشت و رهبر شهید در دوره های گوناگون، این نسبت را حفظ، تبیین و از آسیب های نظری و عملی آن مراقبت کرد. در مردم سالاری دینی، رأی مردم واقعی است، نه نمایشی؛ اما این رأی در خلأ ارزشی معنا نمی شود.

میدان هفتم، امید آفرینی برای جوانان و انتقال تاریخی انقلاب است. انقلاب ها تنها با پیروزی سیاسی پایدار نمی مانند؛ پایداری آن ها در گرو توان انتقال معنا از نسل مؤسس به نسل های بعدی است. نسل اول، انقلاب را زیسته است؛ اما نسل های بعد، انقلاب را از راه روایت، نهاد، خاطره، آموزش، نمادها و پیامدهای اجتماعی دریافت می کنند. اگر این انتقال درست انجام نشود، انقلاب برای نسل جدید به گذشته ای رسمی، دور و بی جان تبدیل می شود. امام خمینی (ره) نسل انقلابی را پدید آورد و رهبری کرد؛ رهبر شهید نسل های پس از انقلاب را به میدان استمرار آن فراخواند. پس جوان هم وارث انقلاب است و هم شریک ادامه آن.

تمدن زایی به مثابه امتداد تاریخی انقلاب اسلامی

اگر نهضت امام خمینی (ره) را از افق تمدنی آن جدا کنیم، حقیقت آن را کوچک کرده ایم. نهضت امام تلاشی تاریخی برای بازگرداندن دین به متن حیات اجتماعی، سیاسی و انسانی بود. از سوی دیگر، اگر قدرت سازی رهبر شهید را

فقط در سطح مدیریت سیاسی یا مواجهه با مسائل روزمره بفهمیم، آن را تقلیل داده‌ایم. انقلاب اسلامی در ژرف‌ترین لایه خود، حامل یک افق تمدنی است؛ افقی که در آن اسلام نه فقط عقیده فردی، بلکه نیروی سامان‌دهنده زندگی جمعی فهمیده می‌شود.

تمدن نوین اسلامی یعنی ساختن صورتی از زندگی که در آن توحید، عدالت، علم، معنویت، آزادی، کرامت انسان، خانواده، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اخلاق در نسبتی تازه و زنده قرار گیرند. این تمدن نه صرفاً مجموعه‌ای از نهادهاست و نه تنها انباشتی از پیشرفت‌های مادی؛ بلکه نظمی از معنا، قدرت، دانش و سبک زندگی است که بتواند انسان را در نسبت با خدا، جامعه، تاریخ و آینده بازتعریف کند.

شور و هیجان می‌تواند آغازگر حرکت باشد، اما تمدن نیازمند تداوم، عقلانیت، نهادسازی، علم، اقتصاد، قانون، امنیت، آموزش، هنر، خانواده، اخلاق و روایت است. از همین رو، برای آنکه معماری نهضت به افق تمدنی برسد، باید به معماری قدرت و نهاد تبدیل شود. امام خمینی (ره) امکان تمدنی انقلاب را گشود؛ او نشان داد اسلام می‌تواند از حاشیه مناسک فردی بیرون آید و به متن سیاست، جامعه و تاریخ بازگردد. رهبر شهید نیز کوشید مقدمات قدرت تمدنی را صورت‌بندی کند؛ یعنی انقلاب را در میدان‌های علم، دفاع، اقتصاد، فرهنگ، عدالت، روایت و پیشرفت امتداد دهد.

تمدن نوین اسلامی نه بازگشت به گذشته است و نه تقلید از غرب با واژگان اسلامی. بازگشت به گذشته ممکن نیست، زیرا شرایط تاریخی، نیازها، ابزارها و مسائل انسان معاصر تغییر کرده است. تقلید از غرب نیز با حقیقت انقلاب ناسازگار است، زیرا انقلاب اسلامی دقیقاً در اعتراض به وابستگی، تحقیر، ازخودبیگانگی و سلطه‌پذیری پدید آمد. تمدن نوین اسلامی باید از سنت تغذیه کند، اما در گذشته متوقف نماند؛ باید مسئله امروز را بفهمد، اما هویت خود را در برابر زمانه از دست ندهد؛ باید از تجربه بشری بهره‌گیرد، اما مصرف‌کننده منفعل الگوهای دیگران نباشد.

این افق، نقطه اتصال عمیق امام و رهبر شهید است. امام خمینی (ره)

راه را گشود و نشان داد اسلام می‌تواند حکومت بسازد، ملت را بیدار کند و در برابر نظم سلطه بایستد. آیت‌الله خامنه‌ای نشان داد این حکومت برای بقا و اثرگذاری تاریخی، باید به قدرت درون‌زا، پیشرفت علمی، بازدارندگی دفاعی، عدالت اجتماعی، اقتصاد مقاوم، مردم‌سالاری دینی و روایت تمدنی تبدیل شود. نسبت امام و رهبر شهید، نسبت آغاز و ادامه صرف نیست؛ نسبت گشودن امکان و پیگیری تحقق تدریجی آن است.

تأسیس و تثبیت؛ دو منزل یک حرکت تاریخی

اکنون می‌توان صورت‌بندی نهایی نسبت امام خمینی (ره) و رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای را دقیق‌تر بیان کرد. به زبان فلسفه سیاسی، امام را می‌توان معمار «تأسیس» دانست و رهبر شهید را معمار «تثبیت». تأسیس یعنی گشودن امکانی تازه در تاریخ؛ شکستن افق‌های بسته، برهم‌زدن نظم مسلط و بنیان‌نهادن معنایی نو برای سیاست، جامعه و انسان. تثبیت یعنی استقراربخشیدن به آن امکان؛ تبدیل رخداد به نهاد، آرمان به قدرت، ایمان به سازوکار و انقلاب به نیرویی پایدار در متن تاریخ.

امام خمینی (ره) لحظه گسست را رهبری کرد؛ گسست از سلطنت، وابستگی، ترس تاریخی، دین منزوی، سیاست سکولار و پذیرش نظم تحمیلی جهان. او اعتبار نظم پیشین را فرو ریخت و نشان داد آنچه طبیعی، ابدی و شکست‌ناپذیر می‌نماید، می‌تواند با اراده ایمانی یک ملت از جای کنده شود. امام انقلاب را از سطح اعتراض سیاسی به سطح یک نهضت تاریخی ارتقا داد؛ نهضتی که در آن دین دوباره به میدان تعیین سرنوشت انسان و جامعه بازگشت.

رهبر شهید، در ادامه این مسیر، لحظه استقرار را رهبری کرد؛ استقرار انقلاب در نهاد، امنیت، قدرت دفاعی، علم، روایت، مردم‌سالاری، مقاومت، عدالت و افق تمدنی. اگر امام امکان انقلاب را گشود، رهبر شهید کوشید این امکان را در برابر فرسایش زمان، فشار دشمن، تحریف معنا، پیچیدگی دولت مدرن و تهاجم نظام سلطه پایدار سازد. مأموریت او حفظ یک نظام سیاسی در پرتو

مراقبت از معنای انقلاب در شرایطی بود که دشمنی‌ها شکل‌های پیچیده‌تر، نرم‌تر و ساختاری‌تر پیدا کرده بودند.

نباید امام را فقط روح انقلاب و رهبر شهید را فقط اداره کننده ساختار آن دانست. امام نیز نهاد ساخت، قانون اساسی پدید آورد، جمهوری اسلامی را بنا نهاد و نسبت دین و قدرت را صورت سیاسی بخشید. رهبر شهید نیز صرفاً مدیر ساختار نبود؛ او معنا تولید کرد، افق گشود، روایت ساخت و نسبت انقلاب با آینده را بازتعریف کرد. با این حال، غلبه تاریخی نقش امام در «گشودن» افق بود و غلبه تاریخی نقش رهبر شهید در «استوار ساختن». امام معمار لحظه تولد انقلاب بود و رهبر شهید معمار اقتدار، استمرار و بلوغ تاریخی آن.

این تمایز برای فهم انقلاب اسلامی اهمیت بنیادین دارد. انقلاب اگر فقط در لحظه تأسیس باقی می‌ماند، به خاطرهای باشکوه اما ناتمام تبدیل می‌شد؛ و اگر در مرحله تثبیت از روح تأسیس جدا می‌شد، به ساختاری بی‌جان و محافظه‌کار فروکاسته می‌گردید. نسبت امام و رهبر شهید، نسبت رخداد و امتداد، نهضت و نظام، معنا و قدرت، آغاز و بلوغ است. شهید آیت‌الله خامنه‌ای کوشید آن امکان تازه‌ای را که امام در تاریخ گشود، به قدرتی پایدار برای ساخت آینده تبدیل کند.

قدرت ولایی در برابر قدرت طاغوتی

در اینجا باید با پرسشی دشوار روبه‌رو شد؛ پرسشی که هر نظریه جدی درباره انقلاب ناگزیر از مواجهه با آن است؛ آیا تبدیل نهضت به قدرت، خود آغاز فرسایش نهضت نیست؟ آیا قدرت، به محض آنکه شکل نهادی، اداری، حقوقی و امنیتی پیدا می‌کند، روح نخستین انقلاب را نمی‌بلعد؟ آیا نهضتی که با اخلاص، فداکاری، مردم، عدالت و اعتراض به سلطه آغاز شده است، وقتی به عرصه دولت و ساختار و مصلحت و بروکراسی پای می‌گذارد، ناگزیر دچار نوعی بیگانگی از خویش نمی‌گردد؟

این پرسش را نباید ساده گرفت. تاریخ انقلاب‌های جهان نشان می‌دهد که خطر واقعی است. بسیاری از انقلاب‌ها با آرمان عدالت آغاز شدند، اما به

دولت‌های سخت و بسته انجامیدند. بسیاری با نام مردم برخاستند، اما پس از پیروزی از مردم فاصله گرفتند. بسیاری با وعده آزادی آمدند، اما گرفتار تمرکز قدرت شدند. بسیاری با شعار نفی اشرافیت و امتیاز پدید آمدند، اما خود طبقه تازه‌ای از صاحبان امتیاز ساختند. بنابراین، مسئله فساد قدرت یک توهم نظری نیست؛ تجربه‌ای تاریخی و تکرارشونده است.

اما پاسخ گفتمان انقلاب اسلامی به این خطر، کناره‌گیری از قدرت نیست. این نکته بسیار مهم است. برخی گمان می‌کنند چون قدرت خطرناک است، پس دین، عدالت و معنویت باید از قدرت فاصله بگیرند. این پاسخ در ظاهر اخلاقی است، اما در واقع سیاست را به نیروهای غیرالهی، غیرعادلانه یا سلطه‌گر واگذار می‌کند. اگر اهل حق از قدرت کنار بکشند، قدرت از میان نمی‌رود؛ فقط به دست کسانی می‌افتد که نسبت آن را با عدالت، حقیقت و کرامت انسان جدی نمی‌گیرند.

پس مسئله اصلی، تهذیب قدرت است. قدرت باید حامل نهضت باشد، نه مصرف‌کننده آن. قدرت باید در نسبت دائمی با حق، عدالت، مردم، معنویت و نقد درونی قرار گیرد. قدرت اگر خود را غایت بداند، فاسد می‌شود. اگر خود را خادم حقیقت بداند، می‌تواند ابزار تحقق خیر عمومی باشد. قدرت اگر از مردم جدا شود، به سلطه تبدیل می‌شود. اگر با مردم و برای مردم باقی بماند، می‌تواند صورت اجتماعی مسئولیت باشد. قدرت اگر از عدالت جدا شود، به امتیاز تبدیل می‌شود. اگر با عدالت سنجیده شود، به امکان اصلاح تاریخی بدل می‌شود.

در اینجا تفاوت بنیادین میان قدرت طاغوتی و قدرت ولایی آشکار می‌شود. قدرت طاغوتی قدرتی است که خود را اصل می‌گیرد. در آن، انسان‌ها ابزار حفظ قدرت‌اند و حقیقت، عدالت، اخلاق و مردم تا جایی معتبرند که به بقای قدرت کمک کنند. اما قدرت ولایی، در معنای اصیل خود، قدرتی است که خود را در برابر خدا، مردم و حقیقت مسئول می‌داند. در آن، قدرت مالک مردم نیست؛ امانت‌دار آنان است. قدرت معیار حقیقت نیست؛ باید خود را با حقیقت بسنجد. قدرت جای عدالت نمی‌نشیند؛ باید مجری عدالت باشد.

امام خمینی(ره) با تأسیس جمهوری اسلامی، دقیقاً در همین نقطه ایستاد. او نه سیاست‌گریز بود و نه قدرت‌پرست. او از یک سو می‌دانست که اسلام اگر وارد عرصه قدرت نشود، در سطح توصیه اخلاقی باقی می‌ماند و نمی‌تواند جامعه را از سلطه، وابستگی و بی‌عدالتی نجات دهد. از سوی دیگر، می‌دانست که قدرت دینی اگر مهار نشود، ممکن است نام دین را داشته باشد، اما روح طاغوتی پیدا کند. از همین رو، در اندیشه امام، ولایت، عدالت، ساده‌زیستی، خدمت، مردم، قانون و تقوا به هم پیوند می‌خورند.

رهبر شهید همین مسئله را در مرحله استمرار انقلاب پی گرفت. او با نظامی روبه‌رو بود که دیگر فقط یک نهضت در خیابان نبود؛ دولت، مجلس، قوه قضائیه، نیروهای مسلح، دانشگاه، اقتصاد، رسانه، نهادهای عمومی و ساختارهای گسترده داشت. خطر در این مرحله، نه فقط دشمن بیرونی، بلکه سنگین‌شدن ساختارها و فاصله‌گرفتن تدریجی قدرت از روح نخستین انقلاب بود. از همین رو، هشدار درباره اشرافی‌گری، فساد، دنیاطلبی، فاصله مسئولان از مردم، بی‌عدالتی، محافظه‌کاری و اعتماد به نسخه‌های بیگانه، جایگاهی اساسی پیدا کرد.

پاسخ‌گفتمان انقلاب اسلامی به پرسش فساد قدرت آن است که قدرت خطرناک است، اما ضروری است؛ و چون ضروری است، باید دائماً تهذیب، نقد، مردمی، عادلانه و الهی شود. نهضت نباید از قدرت بگریزد، بلکه باید قدرت را از درون خود بازسازی کند. قدرت نیز نباید نهضت را مصرف کند، بلکه باید حامل آن باشد. این نسبت، آسان نیست؛ همیشه در معرض خطر است و همیشه به مراقبت نیاز دارد.

انقلاب اسلامی و مسیر ادامه‌دار تمدن‌سازی

یکی از ابعاد کمتر دیده‌شده در فهم انقلاب اسلامی، نسبت آن با زمان است. انقلاب‌ها معمولاً در لحظه‌ای فشرده پدید می‌آیند؛ لحظه‌ای که در آن، سال‌ها رنج، تحقیر، اعتراض، امید و انتظار ناگهان متراکم می‌شود و به انفجار اجتماعی می‌رسد. اما مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان لحظه انقلاب را به زمان تاریخی تبدیل کرد.

امام خمینی(ره) زمان انقلاب را گشود. او لحظه‌ای را پدید آورد که در آن گذشته دینی و تاریخی ملت، حال سیاسی جامعه و آینده مطلوب امت به هم رسیدند. انقلاب ۱۳۵۷ فقط یک نقطه در تقویم نبود؛ لحظه‌ای بود که در آن ملت ایران فهم تازه‌ای از خود پیدا کرد. اما این فهم تازه باید در زمان ادامه می‌یافت. باید از شور روزهای انقلاب، از فضای دفاع مقدس، از حضور خیابانی و از شخصیت مؤسس عبور می‌کرد و در نسل‌ها، نهادها، سیاست‌ها و تصمیم‌ها استمرار پیدا می‌کرد.

در اینجا نقش رهبر شهید آشکار می‌شود. او با مسئله‌ای روبه‌رو بود که می‌توان آن را «زمان پس از انقلاب» نامید. زمان پس از انقلاب، زمان دشواری است؛ زیرا انقلاب دیگر تازگی اولیه خود را ندارد، دشمنان پیچیده‌تر شده‌اند، نسل‌های جدید پرسش‌های تازه دارند، دولت و بروکراسی سنگین شده‌اند و خطر عادت کردن به انقلاب جدی است. رهبری باید انقلاب را هم در یادها حفظ کند و هم در زمان زنده نگه دارد.

زنده نگه داشتن انقلاب در زمان، یعنی تبدیل آن از رخداد به سنت فعال. سنت فعال یعنی گذشته‌ای که در حال حاضر قدرت تولید آینده دارد. اگر گذشته فقط تقدیس شود، اما نتواند آینده بسازد، به موزه تبدیل می‌شود. اگر گذشته فراموش شود، جامعه بی‌ریشه می‌شود. رهبر شهید کوشید انقلاب را نه موزه کند و نه رها سازد؛ بلکه آن را به حافظه‌ای فعال تبدیل کند؛ حافظه‌ای که بتواند در برابر تحریف بایستد، نسل تربیت کند، امید بسازد و افق آینده را باز نگه دارد.

اکنون می‌توان گفت امام خمینی(ره) امکان برخاستن را گشود و رهبر شهید امکان ماندن، ساختن و قوی شدن را صورت بندی کرد. انقلاب اسلامی در نسبت این دو معنا می‌شود: نهضت بدون اقتدار ناتمام است و اقتدار بدون نهضت بی‌روح. آینده انقلاب در حفظ همین نسبت است؛ نسبت معنا و قدرت، مردم و ولایت، استقلال و پیشرفت، مقاومت و تمدن، ایمان و عقلانیت. امام افق را آشکار کرد؛ رهبر شهید راه ماندن در مسیر آن افق را نشان داد. انقلاب اسلامی، اگر بخواهد همچنان زنده بماند، باید نهضت را در قدرت و قدرت را در خدمت

نهضت حفظ کند؛ زیرا تنها در این صورت است که امکان تاریخی گشوده شده به دست امام، می‌تواند به آینده‌ای تمدنی و پایدار تبدیل شود.

انقلاب اسلامی هنوز راهی ناتمام است؛ و این ناتمامی، نشانه نقص آن نیست، بلکه نشانه تاریخی بودن آن است. حقیقت‌های بزرگ، هنگامی که وارد تاریخ می‌شوند، یک باره و دفعی تحقق نمی‌یابند؛ بلکه در زمان، در کشاکش مقاومت‌ها، کاستی‌ها، امکانات، بحران‌ها و نسل‌های پیاپی صورت می‌پذیرند.

انقلاب اسلامی نیز از همین سنخ است. نه در سال ۱۳۵۷ به پایان رسید، نه با تأسیس جمهوری اسلامی، نه با پایان دفاع مقدس، نه با عبور از بحران‌های سیاسی و امنیتی و نه حتی با تثبیت اقتدار منطقه‌ای. انقلابی که افق تمدنی دارد، همواره راهی گشوده در برابر آینده است.



یک نگاه است

انقلاب اسلامی نه حادثه‌ای سپری شده که حقیقتی زنده و آینده‌ساز است؛ حقیقتی که از نهضت آغاز شد، در نظام تداوم یافت و در افق تمدنی همچنان راهی برای ساختن آینده می‌گشاید. این نوشتار روایتی است از دو لحظه بزرگ در تاریخ انقلاب اسلامی؛ لحظه برخاستن و لحظه ماندن. متن حاضر می‌کوشد نسبت امام خمینی (ره) و رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای را در قامت دو معمار تاریخی بازخوانی کند؛ امام، معمار گشودن افق انقلاب و شکستن حصارهای امتناع و رهبر شهید، معمار استمرار، اقتدار و قوی شدن این امکان تاریخی.

مرکز
مطالعات
راهبردی
تسنیم

